

یادبودی از کرمان و بلوچستان



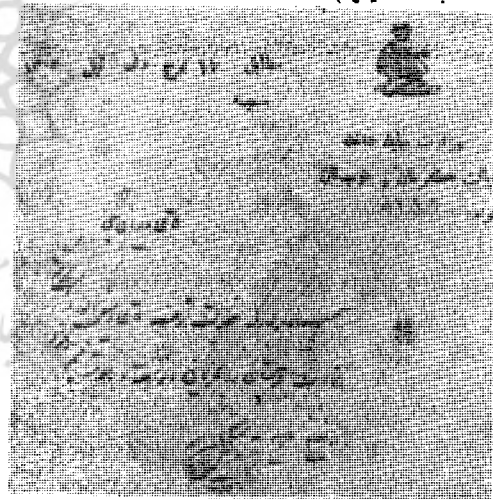
۹ - عدد شود سبب خیر است خدا خواهد .
چون دیگر در بلوچستان کاری نداشتیم
قبل از آنکه هوا گرم شود عازم کرمان
بودیم ، باز قاصدی رسید و نامه ای از سردار
معظم آورد که حرکت ما را عقب انداخت
مفاد نامه عیناً اینچنین بود :

(آقای دیوان بیگی . حسب الامر
مبارک حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت
شوکتہ انتخابات بلوچستان را به جریان
انداخته زودتر نتیجه آنرا اطلاع دهید -
عبدالحمید) !

رضاعلی دیوان بیگی

تفرقه و اوراق چاپی مربوط به انتخابات هم
طبق معمول قبلاً به بلوچستان فرستاده نشده
بود . با اینوصف موضوع را بادوست محمدخان
در میان گذاشتم . تأملی نمود و گفت :
« بلوچها سواد و اطلاع از قانون ندارند
انتخابات سرشان نمی شود . دوسه سال قبل
که شنیده شد صحبت از انتخابات است ، يك
نفر بلوچ اهل دزداب خود را داوطلب وکالت
مجلس نمود که بما خدمت کند او را به تهران
فرستادیم اما بعد پشیمان شدیم » !

معلوم شدهنگام انتخابات دوره چهاردهم
مجلس شورای ملی ، سید حسنخان نام معروف
به دولت خانی از بلوچهای ناحیه دزداب که
مختصر آگاهی از جریان انتخابات و کم و کیف
مجلس داشته با اظهار خدمتگزاری به -
دوست محمدخان خواسته است او را به سمت
نماینده گی بلوچستان معرفی نمایند و تشریفات
این کار را هم خود در محل انجام داده . اما
بعد در تهران (بگفته دوست محمدخان) زیر
نفوذ خوانین بیرجند قرار گرفته است و



تاریخ نامه فوق ۱۷ دلو بود و اسباب
تمجب شد . زیرا آن امریه که با پست به
بم فرستاده شده بود و بدست ما دیر رسید
بلافاصله پس از صدور تلگراف رئیس الوزرا
به دوست محمدخان صادر شده بود و يك امر
عجولانه غیر عادی بنظر آمد . بخصوص که

باینجهت در مراجعت اورا نابود کرده اند...
 خلاصه مشغول شدم بلکه با استدلال
 دوست محمدخان را تدریجاً حاضر به انجام
 وظیفه و آشنا بمقررات قانون کنم ، او نظر
 بسابقه زیر بار اینکار نمی رفت. باز یک تلگراف
 رمز از سردار معظم رسید باین مضمون :
 « حسب الامر تعقیب نمرة ۵۲۹۹ آقای شیخ
 اسدالله محلاتی را بنمایندگی بلوچستان
 نامزد و انتخاب اورا فوری اطلاع دهید » !
 یاور قاسمخان که در این جریانات و
 گفتگوها همیشه حاضر و ناظر بود گفت در
 کشف رمز اشتباه شده است. دوباره دقیقاً
 حروفات را پس و پیش و با مفتاح تطبیق
 نمودیم همان (شیخ اسدالله محلاتی) درآمد.
 یاور از روی عصبانیت اظهار نمود : « تهران
 خیلی از وضع بلوچستان بی اطلاع است » !
 برای طرح این تقاضا دستاویزی که
 بنظرم رسید این بود به دوست محمدخان
 بگویم : چون عذر شما اینست که در میان
 بلوچها کسی که ازمقررات قانون و وظائف
 نمایندگی مطلع باشد وجود ندارد، از تهران
 شخص با اطلاع و مورد اعتمادی را به نام
 شیخ اسدالله محلاتی معرفی نموده اند که
 بوکالت بلوچستان انتخاب نمائید .
 بی تأمل گفت : « معاذ الله ! بهتر است
 که ما اصلاً و کیلی در مجلس نداشته باشیم » .
 ناچار رمزاً به سردار معظم تلگراف
 کردم : (بلوچها اصلاً حاضر برای انجام
 انتخابات نیستند چه رسد بساینگه شخص
 ناشناسی را وکیل خود نمایند . تفصیل در
 مراجعت بعرض خواهد رسید برای حرکت
 منظر تعیین تکلیف فوری است) .
 اوایل اسفند ماه ۱۳۰۲ (برج حوت
 آن زمان) که هوا رو بگرمی میرفت در
 انتظار وصول جوابی از سردار معظم که بتوانیم
 زود به کرمان مراجعت کنیم ، باز دوسه بار
 با دوست محمدخان در موضوع انتخابات
 صحبت و مذاکره کرده باو گوشزد نمودم :

قوانین مملکتی انجام امر انتخابات مجلس
 شورای ملی است . حالاکه شما حاکم رسمی
 بلوچستان شده اید نمیتوانید از این کار شانه
 خالی کنید و در ابتدای خدمت نباید اوامر
 حضرت اشرف سردار سپه را پشت گوش
 اندازید که باز هم حمل بر ترمرد بشود. گفت:
 - میفرمائید وکیل خودمان را هم
 بمیل تهران معین بکنیم ؟ هرگز اینکار را
 نمیکنیم !

دیدم عصبانی است و میانه دارد باز هم
 بهم میخورد گفتم :
 - خیر ، البته اختیار با خودتانست ،
 عرض از تذکره انمائمی خیر خواهانه بود .
 - جواب داد : در اینصورت هر گاه
 امر دایره به انتخاب یک فرد غیر بلوچ باشد ،
 برای نمایندگی بلوچستان در مجلس شورا
 ما شخص شما را انتخاب میکنیم که به وضع
 اینولایت آشنا شده اید و از هر حیث واجد
 شرایط و مورد اعتماد هستیم ، چه نزد دولت
 چه پیش بلوچها . . .
 من سکوت کردم ولی یاور چون دوست محمد
 خان را عصبانی می دید و میترسید باز کار به
 تیرگی مناسبات منجر گردد باو گفت : « هر
 طور صلاح بدانید انتخابات را زودتر بجزریان
 اندازید که ما بتوانیم تا هوا گرم نفته
 مراجعت نمائیم » .

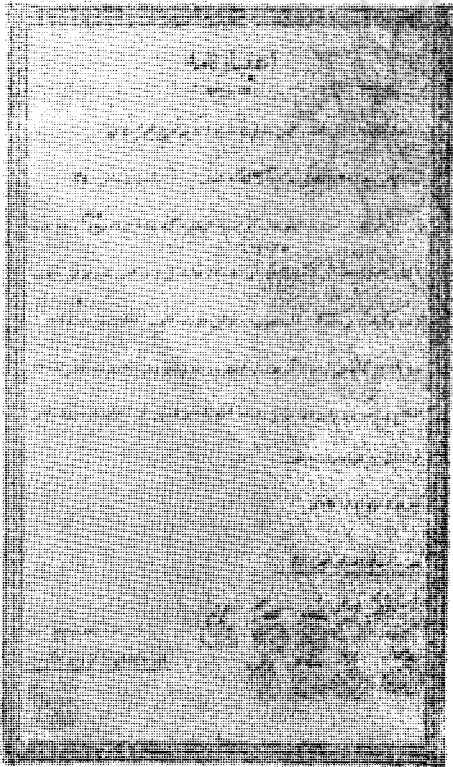
در غیاب دوست محمد خان من به یاور
 گفتم : تهران لابد از انتخاب شیخ اسدالله
 منظور خاصی دارد و اگر بلوچها غیر از او هر
 کس را وکیل خود معرفی نمایند از آنطرف به
 زحمت خواهیم افتاد و قدر زحماتمان مجهول
 میماند . . .

خلاصه معلوم شد دوست محمد خان
 موضوع انتخاب مرا به نمایندگی بلوچستان
 جدی گفته و توی قلمه با سر کردگان بلوچ
 حاضر در فوج در میان گذاشته است . مشورت
 کرده اند و همگی باتفاق نظر او را پسندیده اند.
 این خبر را روز بعد غلام محمد برای ما

آورد و گفت چون حضرات از تشریفات قانونی انتخاب وکیل بی اطلاعند میپرسند حالا چه باید کرد ؟

باو گفتم : (بموجب قانون پس از اجازه شروع انتخابات از طرف دولت می-بایست حاکم ولایت اول از برگزیدگان طبقات اهالی انجمن مرکزی انتخابات را تشکیل دهد و اینها بنشینند با توزیع اوراق تعرفه موعدی را برای رأی گیری معین بنمایند و اینموضوع را صورت مجلس کنند. ضمناً نمایندگانی به حوزه های تابعه بفرستند تا انجمنهای فرعی را تشکیل داده در فواصل معین بهمین ترتیب تعرفه پخش کنند و رأی بگیرند و جریان را در دفاتر مخصوص ثبت و ضبط نمایند. بعد مجموع آراء را آورده در انجمن مرکزی قرائت نمایند تا تمایل مردم به وکیل مورد نظر معلوم شود. آنوقت اگر شکایتی نباشد مراتب را صورت مجلس کنند. سپس اعتبارنامه شخص انتخاب شده به امضاء اعضاء-ای انجمن برسد ، حکومت محل خاتمه انتخابات را به مقام مافوق گزارش بدهد و دوسیمه انتخابات را به مرکز بفرستد . . . حالا چون بدون ارسال اوراق تعرفه و اعتبارنامه چاپی از طرف وزارت داخله اجازه شروع انتخابات در بلوچستان داده شده و در اینجا بواسطه وضع خاص اداری و اجتماعی و سواد نداشتن اهالی آن تشریفات عملی نیست هر گاه رؤسای طوایف بلوچ که اینجا جمع شده اند و در واقع برگزیده تام الاختیار اهالی محل خود میباشند رأی به انتخاب نامزدی دهند و اعتبارنامه شخص برگزیده را با اتفاق امضاء نمایند ، خیال میکنم ایراد و اشکالی در کار نباشد و غیر از این فعلاراهی بنظر نمی رسد . چونکه والی ایالت کرمان و بلوچستان هم بر حسب امر دولت با علم و اطلاع از وضع خاص این ولایت بدون ارسال اوراق تعرفه چاپی اجازه

شروع انتخابات را صادر نموده و نتیجه آنرا بفوریت خواسته است) ! غلام محمد گفت نظر سرداران نیز همین است . وهمه چون به اصل و نسب کردستانی سرکاره سبق شده اند . بشما اعتقاد دارند . بعد شنیدیم همینطور اقدام شده . روز دیگر دوست محمد خان و دیگر سرداران دستجمع بدیدن ما در جاد آمدند اعتبارنامه ای را که بخط غلام محمد همه امضاء کرده بودند بمن اعطا نمودند هر يك بنوعی تهنیت گفتند . قرار شد دوست محمد خان جریان انتخاب را بنمایند گی بلوچستان تلگرافی به سردار معظم والی ایالت کرمان همچنین بوزارت داخله اطلاع دهد و دو نسخه از صورت مجلس تنظیمی را برای آن مقامات بفرستد ، يك نسخه را هم بدهد بمن که در تهران تقدیم مجلس شوری بکنم . . . به اصرار و اوراق اسم خان دیگر در انتظار وصول



جواب آخرین تلگراف خود به کرمان نشستم ، سه روز بعد راهی بم شدیم .
 روز حرکت باز سران بلوچستان در چادر جمع شدند . علام محمد يك كيسه سنگين كرباسی پیش پای من گذاشت ، در همان حال غلامی بالا بلند هم يك رأس الاغ شكيل پالان کرده را بیرون چادر نگاه داشت . با تمجب پرسیدم : این دیگر چه نمایی است ؟ -
 دوست محمد خان گفت : چون شما به نمایندگی از طرف ما به تهران میروید يك الاغ راهوار برای سواری و پانصد کله دار (معادل ۲۵۰ تومان) خرج سفر بشما میدهم که در راه معطل نمانید ! این مطلب را طوری عنوان نمود که خودداری از قبول آن جایز نبود .
 آنگاه پس از تمارفات و خوش و بش بسیار از دوستان بلوچ جدا شدیم .
 ایندفعه نیز شیخ شکر و غلامان ، جلودار را با همان شترهای جماعتندرو تا بم در

اختیارمان گذاشتند . باین ترتیب روز ۱۲ اسفند سال ۱۳۰۲ مأموریت فوق العاده بلوچستان بعد از چهل و چند روز در فهرج بر خلاف انتظار بخوشی خاتمه یافت . . .
 همانجا الاغ را سپردم به حسینخان سوار شود و بعد در ازای خدماتش آنرا به او بخشیدم ، كيسه پول را هم به اسم انعام دادم به شیخ شکر وزیر دستاش .

ناگفته نماند در حین حرکت یاور قاسم خان آنچه در دل داشت بی اختیار چنین بر زبان آورد : « دوست محمد از تصدق سرما لقب اسعد اسعد الدوله گرفت و به آرزوی حکومت بلوچستان رسید ، از پرداخت مالیاتهای معوقه هم معاف گردید . همه چیز را مفت و مجانی تمام کرد ، اگر حضرت عباس بگذارد » . . .
 (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۱۳

پی افکنند این همایون کاخ دانش را به آیینی که ماند چون دگر آثار شاهنشاه جاویدان اساسی با شکوه و فر که از تاسیس آن باشد اساس مملکت بنا پایه علم و عمل ستوان بنیائی خوش که ماند تا ابد بر صفحه گیتی وجودش بر نکوئیهای عصر پهلوی برهان جوانا گرتوانش خواهی اینجا کسب دانش کن که از دانش توانی کرده دشوار را آسان کمال معرفت میجوی و آئین هنرمندی که نتوان بردگوی نیکنامی جز بدین چوگان به رفتار نکو گفتار خوش پندار پاکیزه عمل با علم توأم دار و پیشی جوی بر اقران ز « بهمنیار » در تاریخ این فرخ بنا بشنو « بعلم آباد بینم مرز یزد از این دبیرستان » و نیز قطعه ای مفصل در تاریخ بنا آقای شکوهی شاعر شهیر یزد سروده است که باید بیت ختم میشود :
 شکوهی گفته است ای دانش انسدوز
 « هنر را زین دبیرستان بیاموز »

۱۳۱۶

(ادامه دارد)